

منشآت عربی خاقانی شروانی

محمدرضا ترکی*

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

(از ص ۱۹ تا ۳۸)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۱۰/۱، تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۱۲/۱۵

چکیده

خاقانی سخنور بزرگ قرن ششم هجری در دو زبان فارسی دری و عربی سرآمد روزگار خویش بوده و آثار ارجمندی در نظم و نثر، به این دو زبان از خود به یادگار گذاشته است. با این همه، تاکنون جز چند قصیده عربی و چند قطعه نثر کوتاه به این زبان که در دیوان شاعر و احیاناً منشآت فارسی او آمده است، نمونه دیگری از آثار عربی وی در دست نیست. ما در اینجا برای نخستین بار دو نامه عربی برجای مانده از او را براساس نسخه‌هایی که از این رسائل در کتابخانه‌های چستربیتی و سلیمانیه ترکیه (بخش داماد ابراهیم پاشا) وجود دارد، معرفی می‌کنیم. این رسائل از نمونه‌های عالی عربی‌نویسی ایرانیان است و فواید ادبی و تاریخی بسیار دارد؛ از جمله می‌تواند گره‌گشای مشکلات متعددی در زمینه سوانح زندگی خاقانی باشد و ابهاماتی را از سخنان این شاعر پیچیده‌گوی زبان فارسی رفع کند. اطلاعاتی دست اول و ارزشمند درباره دو مخاطب این نامه‌ها، به نام‌های قطب‌الدین ابهری و اوحدالدین غزنوی و ناگفته‌هایی در زمینه تاریخ و تصوف آذربایجان در قرن ششم، از فوایدی است که از سطرهای این رسائل دانسته می‌شود. نگارنده پژوهش حاضر، رسائل یادشده را تصحیح کرده و با مقدمه و تعلیقات لازم با عنوان *غایت/بداع* در دست انتشار دارد.

واژه‌های کلیدی: تاریخ و تصوف آذربایجان، *غایت/بداع*، قطب‌الدین ابهری، اوحدالدین غزنوی، خاقانی شروانی، منشآت عربی خاقانی.

۱. مقدمه

خاقانی شروانی، سخنور بزرگ قرن ششم، از کسانی است که افزون بر هنر نظم در دو زبان شاعری آن روزگار، یعنی عربی و فارسی، در نثر فارسی و عربی نیز صاحب شیوه و سبکی متمایز بوده است. تمامی ویژگی‌های نثر مصنوع و فنی را در حدّ کمال در نوشته‌های منشور او می‌توان دید.

پیش از این به همت بزرگانی از محققان معاصر، منشآت فارسی او تصحیح و چاپ شده است، اما از نمونه‌های نثر عربی وی، جز آنچه در فقراتی از منشآت فارسی یا در مقدمه برخی از قصاید عربی او آمده (خاقانی، ۱۳۶۸: ۹۴۹-۹۴۸ و ۹۵۶) متنی منتشر نشده است.

دو نامه عربی خاقانی که برای نخستین بار در اینجا معرفی می‌شود، علاوه بر نشان دادن چیرگی خاقانی بر زبان و نثر فنی عربی و ارائه یکی از نمونه‌های نثرنویسی عالی ایرانیان به این زبان، بیانگر نکات و حقایق تاریخی و اجتماعی متعددی، از جمله دربردارنده مطالبی درباره زندگی و شخصیت دو مخاطب کمابیش گمنام، اما مهم این نامه‌هاست؛ در نامه نخست آگاهی‌هایی ارزشمند در زمینه زندگی و شخصیت قطب‌الدین ابهری، عارف آذربایجانی این روزگار و مخاطب مکتوب اول، وجود دارد که بخشی از ابهامات درباره او را رفع می‌کند. مضمون نامه دوم نیز، تنها گزارشی است که از اوحدالدین غزنوی، شاعر و مترجم چندزبانه و خوش‌نویس قرن ششم در دسترس است. اطلاعاتی درباره محیط اجتماعی و تصوف آذربایجان در قرن ششم و صنعت کاغذسازی در ایران آن روزگار و نکات ارزشمندی درباره خود شاعر، به‌ویژه مذهب فقهی و سال وفات او و... از دریافت‌های ارزشمند دیگری است که به برکت این دو مکتوب خاقانی برای نخستین بار دانسته می‌شود. رفع ابهام از هویت مؤیدالدین، فرزند بزرگ خاقانی، چهارده بیت عربی و سه بیت فارسی از سخن‌دان شروان که در جای دیگری نیامده و در این متن دیده می‌شود، اشاره به چند ضرب‌المثل کهن فارسی و عربی و تصحیح عباراتی از منشآت فارسی خاقانی به کمک این متن و اطلاعاتی درباره اقوام و زبان‌های رایج آن روزگار، از جمله غوریان و زبان و نسب آنها و زابلی‌ها و خلج‌ها و زبان و نسبشان و بسیاری نکات و دقایق که در این متن آمده، از برکات دیگر آشنایی با این دو نامه عربی است.

این دو نامه، به‌ویژه از لحاظ شناخت نثر عربی خاقانی و نوع منشآت قرن ششم و روشن کردن زوایایی از تاریخ آذربایجان و تصوّف این منطقه، اهمّیت فراوان دارد. در حاشیه نسخه‌های خطّی نامه‌ها پاره‌ای نکات و واژگان توضیح داده شده است که نشان می‌دهد متن آنها برای تدریس شیوه کتابت متون فاخر عربی به‌کار می‌رفته است. طبعاً در روزگار ما نیز این نامه‌ها را می‌توان به‌عنوان نمونه‌های عالی نثر عربی ایرانیان در دوره‌های تحصیلات تکمیلی زبان و ادبیات فارسی و زبان و ادبیات عربی در دانشگاه‌ها مورد مطالعه و تحقیق و تدریس قرار داد. این نکات و مباحث دیگری از این دست، معرفی و تصحیح این متون را ضروری ساخته است.

پیش از این، منشآت عربی خاقانی به اهل فضل معرفی نشده بود و هیچ تحقیقی نیز در این زمینه منتشر نشده است. ما در اینجا برای نخستین بار این متون ارزشمند را به اهل فضل می‌شناسانیم. گفتنی است که ما متن این دو نامه را تصحیح کرده و با نام *غایت/بداع* همراه با مقدمه و تعلیقات و ترجمه متن در دست انتشار داریم.

۲. منشآت عربی خاقانی

چنان‌که گفتیم، این دو نامه همه منشآت عربی خاقانی نبوده و نمونه‌های اندکی از عربی‌نویسی‌های او در دیوان و منشآت فارسی وی آمده است. خاقانی در نامه‌ای که به دو داماد خود (شهاب‌الدین و مشیدالدین) نوشته است، آنجا که ماجرای سفر نافرجام خود به ری و بازگشتش را در حالت بیماری به تبریز شرح می‌دهد، به گم‌شدن «جامه‌دانی که به مقامات نظم و نثر و رسالات تازی و پارسی محشو و مشحون بود و صدهزار نُکت و نتف و فقر و لمع تعبیه داشت»، در دو فرسنگی زنجان اشاره می‌کند (خاقانی، ۱۳۴۹: ۲۸۶). به نظر می‌رسد این جامه‌دان مشتمل بر دست‌نوشته‌هایی از آثار شخصی خاقانی بوده که قصد داشته است هنگام مهاجرت به خراسان آنها را با خود ببرد؛ چون اگر این مجموعه از آثار دیگران بود و می‌شد آنها را با پرداخت مبلغی از نقاط مختلف تهیه کرد، آن مایه دریغ وجهی نداشت که بنویسد: «... هر چند طلبیدند نیافتند و الحق خزانه‌ای غیبی و گنجی عرشی از دست برفت که تا پرگار حیات تنگ درآمدن، آن تحسّر از نقطه دل برنخیزد. این واقعه با مرض الجسد یار شد و این ضعیف را از دست وجود بیرون برد» (همان: ۲۸۶).

او در دیوان خود این مجموعه نظم و نثر را «نتیجه جان» خود می‌خواند و آرزو می‌کند که خداوند این مجموعه گم‌شده را که از «صد خزینه» بهتر است، به او بازگرداند

(خاقانی، ۱۳۶۸: ۹۲۰)؛ بنابراین، مجموعه آثار منثور و نامه‌های عربی و فارسی خاقانی بسی بیشتر بوده است از آنچه به دست ما رسیده و ممکن است احیاناً برسد.

۳. معرفی نسخه‌ها

ما توانسته‌ایم از رسائل خاقانی دو نسخه را شناسایی و در تصحیح خود از آنها استفاده کنیم: نخست، دست‌نویسی است از کتابخانه‌های چستربیتی (Chester Beatty Library) به شماره MS 3798 و دیگری، نسخه‌ای از کتابخانه سلیمانیه ترکیه، بخش داماد ابراهیم‌پاشاست (به شماره ۱۱۷۳/۴). نسخه نخست، با تاریخ کتابت اول رمضان ۵۸۱ق^۱، خطی زیبا و روشن و یکدست دارد. ابعاد صفحات ۱۷ در ۲۱ سانتی‌متر و کل صفحات نسخه ۷۸ برگ است. کاتب به شیوه برخی مصاحف قدیمی دو سطر بالا و پایین را در هر صفحه، با خط درشت و زیبا نوشته و بر چشم‌نوازی اثر افزوده است. ما این نسخه را به دلیل قدمت و معاصر بودن آن با مصنف و نفاست و مشکول بودن به‌عنوان نسخه اساس انتخاب و متن و حواشی آن را عیناً در تصحیح خود نقل کردیم و نیز تفاوت‌های نسخه دوم را با آن در حاشیه آوردیم. ارجاعات ما به متن نامه‌های خاقانی در این مقاله هم به همین نسخه خواهد بود.

نسخه اول که آن را اختصاراً «ج» نامیدیم. علاوه بر این دو نامه که ۳۱ برگ (از برگ ۱ تا ۳۱) را دربرمی‌گیرد، در بقیه برگ‌ها (از ۳۲ تا ۷۸) دیباچه کتاب مشهور *دُمیة القصر و عصره أهل العصر* را دربردارد و هر صفحه مشتمل بر یازده سطر است. متأسفانه چهار صفحه از میانه متن افتاده است که ما آن را به کمک نسخه دوم تکمیل کردیم. کاتب این نسخه نفیس در پایان، خود را «عبدالوهاب بن ابی‌الفضل تبریزی» معرفی کرده که ما در منابع در دسترس اطلاعی از او به دست نیاوردیم، اما پیداست که هنرمندی فاضل و خوش‌ذوق بوده است. تبریزی بودن و معاصر بودن او با مصنف بر ارزش کار و نسخه‌ای که کتابت کرده، افزوده است. انجامه نسخه از این قرار است: *رسائل عربی خاقانی*، (۵۸۱ق، برگ ۷۸): «کُتِبَ عَبْدُ الْوَهَّابِ بْنِ أَبِي الْفَضْلِ التَّبْرِيْزِيِّ، وَفَقَّهُ اللهُ لِمَرْضَاتِهِ، حَامِداً لِلَّهِ تَعَالَى وَ مُصَلِّياً عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ. غُرَّةَ شَهْرِ رَمَضَانَ الْمُبَارَكِ سَنَةِ إِحْدَى وَ ثَمَانِينَ وَ خَمْسَمِائَةٍ»^۲.

نسخه دوم، نسخه کتابخانه سلیمانیه است که آن را اختصاراً «د» می‌نامیم. این نسخه در واقع بخش پایانی دست‌نوشته‌ای از *دیوان و تحفة العراقین* خاقانی است. دو کاتب، این نامه‌ها را با حواشی آنها ظاهراً از روی نسخه چستربیتی نوشته‌اند؛ اولی که

فاضل‌تر و خوش‌خط‌تر است، خود را «الحقیر المقلّ المدعوّ بفنایی^۳» معرفی کرده (خاقانی، بی‌تا: ۲۰۸) و کاتب اصلی است، اما کتابت بخش‌هایی از رساله نخست را به کسی که شاید شاگردش بوده، سپرده است. طبعاً کیفیت کار کاتب دوم به کاتب اصلی نمی‌رسد. بخش نامه‌های نسخه، یازده صفحه ۲۵ سطری است و تاریخ ندارد، اما نباید تاریخ نگارش آن از قرن هفتم و هشتم فراتر باشد. مَهر و قف کتاب به این شرح پایان‌بخش این نسخه است: «هَذَا مِمَّا وَقَفَهُ بِأَخْلَصِ النَّيَّاتِ صَاحِبِ الْخَيْرَاتِ وَ الْحَسَنَاتِ الصِّدْرِ الْأَعْظَمِ هُوَ الصُّهْرُ الْأَفْحَمُ اِبْرَاهِيمَ بَاشَا، يَسَّرَ اللَّهُ لَهُ بِالْخَيْرِ، وَ زِيرِ الْحَضْرَتِ السُّلْطَانِ الْغَازِي أَحْمَدِ خَانَ، حُلِدَتْ خِلَافَتُهُ إِلَى انْقِرَاضِ الدَّوْرَانِ»^۴.

۴. تاریخ نگارش نامه‌های عربی

تاریخ نگارش نامه نخست (نامه به قطب ابهری) به اعتبار اینکه در آن به الناصرالدین‌الله، خلیفه سی‌وچهارم عباسی (۶۲۲-۵۷۵ق) اشاره شده، می‌باید بعد از سال ۵۷۵ و قبل از ۵۷۷ (سال درگذشت قطب‌الدین) باشد. خاقانی این نامه را از تبریز به بغداد فرستاده است. تاریخ نگارش نامه دوم به صورت دقیق مشخص نیست. تنها با توجه به اشاره‌ای که به این نامه در منشآت فارسی خاقانی وجود دارد (۱۳۴۹: ۱۷۵-۱۷۶)، می‌توان گفت که تاریخ نگارش آن قطعاً قبل از نامه بیست‌وچهارم منشآت خطاب به قطب‌الدین ابهری بوده است. غفّار کندلی تاریخ نامه فارسی مزبور به قطب‌الدین را سال ۵۸۰ق دانسته است (۱۳۷۴: ۶۰۳ و ۶۱۸) که با توجه به سال درگذشت قطب‌الدین نمی‌تواند درست باشد.

۵. محتوای نامه نخست

سرآغاز این نامه، مثل نامه‌های دیگر خاقانی و مراسلات مرسوم در قرن ششم، به ذکر القاب و عناوین مخاطب، یعنی قطب‌الدین ابهری اختصاص دارد که با تفصیل و تبجیل فراوان برگزار می‌شود. خاقانی دو نامه فارسی هم به مخاطب این نامه نوشته که در منشآت فارسی او در دسترس است (۱۳۴۹: ۱۶۴-۱۸۲). این دو نامه اهمیت شخصیت قطب‌الدین را در روزگار خود و نیز در زندگانی خاقانی نشان می‌دهد. نویسنده در این مقدمه، مخاطب را که از اهل خانقاه است، براساس تعارفات مرسوم، از شماری از بزرگان تصوف، از قبیل حسن بصری و ذوالنون مصری و ابوتراب نخسبی و جنید و... برتر می‌شمارد و پس از اشاره به دریافت نامه مخاطب، خوشحالی زایدالوصف خود از این نامه و اشتیاق فراوان

خویش را به دیدار او ابراز می‌کند و به مناسبت یادی می‌کند از دیداری که پیش‌ازاین با مخاطب داشته است. او از آن دیدار با عنوان «روزگار وصال» یاد می‌کند. این بخش بسیار زیبا و خواندنی است و از لحاظ مفهوم و محتوا بسیار شبیه است به آنچه خاقانی در نامه فارسی خود به قطب‌الدین آورده است:

«این یک‌روزه زمان زلفت و اوان الفت که برآورد سال سلوت و خون‌بهای ایام شباب بود که در ظلّ ظلیل آن عاقله ایام یافته شد و به مسامحت اقدار... از دست سپهر گذار دربروده آمد، هرگز دل محرومانده را از یاد نمی‌شود،...؛ چه آن عهد سیمت ایام‌البیض و لبالی عشر داشت که همه‌روز شب قدر بود... نعم که آن عهد به روق شباب و بروق سحاب و ظلّ جناح طایر و نور شهاب سایر و سیر خیال زایر و مواعید عید و مورد و رد و حقد مادران و مهر دلبران و طراوت حیات و وفای غانیات نسبت داشت... به درنگ آمد و به شتاب برفت؛ دیر رسید و زود برفت... و هذا فصل لا ینقضي الی یوم الفصل...» (همان: ۱۶۶-۱۶۵).

این نامه پاسخ دوستانه‌ای است به مکتوب صمیمانه قطب ابهری که در آن از سفر قریب‌الوقوع خویش به مکه مکرمه سخن گفته بوده است و این بهانه‌ای می‌شود که خاقانی که خود شاعر کعبه است، به تفصیل و با فصاحت تمام، به ستایش بیت عتیق بپردازد. او آرزو می‌کند که ای کاش همسفر قطب به سوی قبله بود. ما شباهت‌های مضمونی این توصیفات را به مضامین دیوان خاقانی در بخش تعلیقات غایت/بداع نشان داده‌ایم. ابیاتی که خاقانی به ارتجال سروده، زینت‌بخش ادامه این بخش است، اما موضوع اصلی این مکتوب که آن را به نوعی «مقامه» نزدیک می‌کند و اوج هنر نویسنده را در توصیف و عبارت‌پردازی فنی به زبان عربی نشان می‌دهد، پس از آن آغاز می‌شود که وی داستان دیدار خود را با مردی صوفی حکایت می‌کند. روایت خاقانی از ظواهر این درویش بیانگر سیمای متصوّفه روزگار اوست که البته در ادامه از طعن و تعریض قلندران به مدعیان تصوّف در آن روزگار خالی نیست. خاقانی از درویش می‌پرسد که کیست و اهل کجاست؟ مرد اجمالاً خود را معرفی می‌کند و می‌گوید که اهل خونج و از شاگردان شیخ قطب‌الدین ابهری است. می‌دانیم که خونج یا «خونه» شهری در نزدیکی میانه در آذربایجان بوده است. اینکه قطب ابهری که در روزگار نگارش این نامه در بغداد به‌سر می‌برد، علاوه بر بغداد و زادگاه خود، ابهر، مریدانی هم در شهرهای آذربایجان داشته است، به‌خوبی وسعت دایره نفوذ وی در محیط‌های خانقاهی و جایگاه او را در عرفان آذربایجان نشان می‌دهد.

خاقانی با شنیدن نام قطب ابهری، درویش را در آغوش می‌گیرد و می‌نوازد و احوال شیخ ابهر را از او می‌پرسد. درویش سپس مقداری کاغذ و چاقو که گویا چاقوی قلم‌تراش بوده، از آستین خود بیرون می‌آورد و به‌عنوان هدیه به خاقانی می‌دهد که خاقانی ضمن سپاس فراوان آن را نمی‌پذیرد، اما این مقدمه بهانه‌ای می‌شود که سخنور چیره‌دست، با توصیف کاغذها و چاقوهای مرد صوفی، اوج زبان‌آوری خود را به تازی به رخ خواننده بکشد. توصیف اشیائی از قبیل کمان، چاقو و... از شیوه‌های متداول مقامه‌پردازان بوده است. آنها با توصیف این اشیاء معمولی که چه‌بسا توصیف مفصل آنها دشوار به نظر می‌رسد، توانمندی ادبی و فصاحت و بلاغت خود را به رخ می‌کشیده‌اند. توصیفات خاقانی در اینجا، تنها عبارت‌پردازی نیست و علاوه بر بُعد ادبی، حاوی اطلاعات تاریخی و اجتماعی نیز هست. در ضمن این توصیفات درمی‌یابیم که خونج و آذربایجان آن روزگار در صنعت چاقوسازی، مقام زنگان امروز را داشته و یکی از مراکز مهم تولید کاغذ در کنار سمرقند و بغداد و شام هم بوده است. در همین اشاره، علاوه بر اطلاعات تازه درباره خونج، به‌عنوان یکی از مراکز قدیم کاغذسازی، سندی قدیمی و معتبر درباره کاغذسازی در بغداد و همچنین شام می‌یابیم که نشان می‌دهد کارخانه‌های کاغذسازی در این مناطق در قرن ششم کاملاً فعال بوده است.

۶. خونج یا کاغذکنان

درباره کاغذسازی در خونج این نکته را هم باید بیفزاییم که این شهر به دلیل صنعت کاغذ از دیرباز به «کاغذکنان» مشهور بوده است. شاید کهن‌ترین مأخذی که به نام کاغذکنان اشاره کرده، *سلجوق‌نامه* باشد (نیشابوری، ۲۰۰۴: ۵۸) که پیش از سال ۵۸۲ق تألیف شده است.

معجم/البلدان نیز از منابع کهنی است که در قرن هفتم به این شهر پرداخته است:

«خُونَا بَضْمٌ أَوْلُهُ وَ بَعْدَ الْوَاوِ السَّاكِنَةُ نُونٌ مَقْصُورٌ وَ الصَّوَابُ فِي تَسْمِيَّتِهَا وَ ذِكْرُهَا خُونَجٌ، بَلَدٌ مِنْ أَعْمَالِ آذَرَبَيْجَانِ، بَيْنَ مَرَاغِهِ وَ زَنْجَانِ فِي طَرِيقِ الرَّيِّ وَ هُوَ آخِرُ وَايَةِ آذَرَبَيْجَانِ تُسَمَّى الْآنَ كَاغْذَكِنَانِ، أَيْ صُنَاعِ الْكَاغْذِ وَ أَهْلُ هَذِهِ الْمَدِينَةِ يَكْرَهُونَ تَسْمِيَّتِهَا بِخُونَا لِقَرِينَةِ قَبِيحَةٍ تَقْرُنُ بِهَذَا الْإِسْمِ؛ رَأَيْتُهَا وَ هِيَ بَلَدَةٌ صَغِيرَةٌ خَرَابٌ فِيهَا سَوْقٌ حَسَنٌ»^۵ (حموی،

۱۹۹۵: ۴۰۷/۲)

حمدالله مستوفی در قرن هشتم درباره کاغذکنان نوشته است: «کاغذکنان شهر وسط بوده است. امیر میشود [مه‌شاد؟] زنجانی که جد مادری شروین بوده است، ساخته بود و

خونج نام کرده است. چون در آنجا کاغذ خوب می‌کردند، کاغذکنان مشهور شد. اکنون خراب است. در فترت مغول خراب شد» (۱۳۸۷: ۷۲).^۶

۷. دستمال کاغذی در ایران قدیم

از قسمت‌هایی از توصیفات خاقانی درباره کاغذ، برای نخستین بار با این نکته آشنا می‌شویم که در ایران قدیم کاغذهای لطیفی وجود داشته که بر سر سفره از آن به عنوان دستمال استفاده می‌شده است. این اطلاع علاوه بر پیشرفت صنعت کاغذسازی در آذربایجان آن روزگار، پیش‌گامی ایرانیان را در تولید دستمال کاغذی نشان می‌دهد. این درحالی است که صنعت دستمال کاغذی در دنیای امروز گویا کمتر از یک قرن قدمت دارد.^۷ ضمناً از سخنان خاقانی می‌توان حدس زد که صوفیان آن روزگار در سفرهای خویش و برای هدیه یا امرار معاش، اجناسی مثل کاغذ و چاقوی قلم‌تراش را به این شهر و آن شهر می‌برده‌اند.

از اطلاعات جالب‌توجه متن در اینجا اشاره به هفت شمشیر باستانی است که یکی از آنها ذوالفقار علی^(ع) بوده است و شاید در متن دیگری از این هفت شمشیر سخن نرفته باشد. برخی اطلاعات اجتماعی درباره زنانی که چاقو بر کمر می‌بسته‌اند، از نکات دیگری است که در این متن می‌توان خواند.

سخن خاقانی درباره کاغذ و چاقو به درازا می‌کشد؛ تاجایی که از اطناب کلام عذر می‌خواهد و از قطب‌الدین می‌طلبد که او را به هنگام زیارت آستانه مقدّس نبوی از دعای خیر فراموش نسازد و سلام و درودش را به آن آستان مقدّس برساند.

نامه‌های خاقانی، مثل منشآت متداول در آن روزگار، با دعا و سلام‌رساندن به بزرگان و نزدیکان مخاطب به فرجام نزدیک می‌شود. خاقانی در این بخش بالاترین درودها را از طریق مخاطب به سوی «ناصرالاسلام و المسلمین، عمدة‌الخلفاء... مفخر آل‌عبّاس...» روانه می‌کند. این شخص، چنان‌که گفتیم، کسی نمی‌تواند باشد جز ناصر خلیفه، یعنی سی‌وچهارمین خلیفه عبّاسی (وفات: ۶۲۲ق). خاقانی در نامه فارسی به قطب ابهری نیز از همین شخص یاد کرده است. می‌دانیم که قطب ابهری، چنان‌که در مناقب اوحدالدین کرمانی آمده است: «مفتی و رئیس و پیشوای بغداد بود» (۱۳۴۷: ۴۶)؛ بنابراین، می‌توانسته رابط خاقانی با دربار خلیفه باشد.

دومین کسی که خاقانی او را با سلام و تحیت خود می‌نوازد، ضیاءالدین ملک‌الرؤساء ابوالفضل زنگی، از رجال و رؤسای بغداد است که اطلاع خاصی از او به دست نیاوردیم. خاقانی کمال اشتیاقش را به دیدار او اعلام می‌کند. پایان نامه یادکردی است از حامل نامه، یعنی مؤیدالدین که پسر بزرگ خاقانی است. دو پسر دیگر او رشید و عبدالمجید نام داشته‌اند. مؤیدالدین به سفارش پدر به تحصیل فقه اشتغال داشته و در تبریز برخی کارهای پدر را سرپرستی می‌کرده و احياناً رابط او با برخی از بزرگان هم بوده است.^۸ پایان‌بخش این مکتوب سلام و تحیت خاقانی به شاگردان و ارادتمندان قطب ابهری است.

۸. قطب‌الدین ابهری

نامه‌ای که توصیف آن گذشت و نیز نامه فارسی خاقانی به قطب ابهری (خاقانی، ۱۳۴۹: ۱۶۴-۱۸۲) که خود مشتمل بر دو نامه و از طولانی‌ترین مکتوبات خاقانی است، از لحاظ شناخت هویت یکی از بزرگان تصوف آذربایجان و رجال شهر ابهر و تصحیح و تدقیق اطلاعات مرتبط با او بسیار اهمیت دارند. قطب ابهری از شخصیت‌های علمی و عرفانی قرن ششم است. نویسنده مناقب/وحد‌الدین کرمانی، او را مرید ضیاءالدین ابوالنجیب سهروردی (وفات: ۵۶۳ق) و فاضل و عالمی صاحب اطلاع کامل در علوم دوازده‌گانه آن روزگار (شامل نحو، صرف، عروض، قافیه، لغت، قرص، انشاء، خط، بیان، معانی، محاضرات و اشتقاق) دانسته است: «اول کسی که دعوت او [ابوالنجیب] را اجابت کرد و مرشد شد، شیخ قطب‌الدین ابهری- قدس‌الله سرّه- بود و او مریدی فاضل و عالم بود، در تمامت فضایل و قوفی کلی داشت؛ آن‌چنان که گویند: «در همه‌فن چو مرد یک‌فن». از علوم و فضایل هیچ‌چیز بر او پوشیده نبود. علوم دوازده است. او را بر تمامت وقوف و اطلاع کلی بود و مفتی و رئیس و پیشوای بغداد بود و مشارالیه می‌باشد و مشهور است که دو درس گفتی؛ یکی در خلأ و یکی در ملأ. بر قدر حوصله هر کس درس فرمودی؛ هم خلأ و هم ملأ...» (مناقب، ۱۳۴۷: ۵۶).

او داماد ابونجیب سهروردی و وصی او نیز بوده که پیش از مرگ، برادرزاده پانزده‌ساله‌اش شهاب‌الدین سهروردی را به او سپرده است: «به شیخ قطب‌الدین وصیت می‌کند که برادرزاده‌ام، شیخ شهاب‌الدین، قدس‌الله سرّه، هنوز طفل و کودک است، در سن پانزده‌سالگی می‌باشد. در حق او هیچ تقصیر نکنی و بر آن قرار که من تو را ارشاد کردم، تو نیز او را ارشاد کنی و به تحصیل و اشتغال او اجتهاد کنی... که استعداد عظیم و

قوت حافظه به‌غایت دارد. مرا از تو مشفق‌تر کسی نیست و بر من از او عزیزتر کسی نیست» (همان: ۵۹).

قطب‌الدین علاوه بر اینکه داماد شیخ ابونجیب سهروردی است، پدر زن رکن‌الدین سنجاسی نیز هست که دخترش (نوه دختری ابونجیب) را به همسری او درآورده است (همان: ۵۹). در منابع تاریخی و کتب صوفیه، به سلسله‌ای از بزرگان طریقت اشاره کرده‌اند که قطب‌الدین ابهری در آن جای دارد. شاید مهم‌ترین و جالب‌توجه‌ترین این سلسله‌ها، سلسله اقطاب شمس تبریزی است که طبق بسیاری از منابع، مرید رکن‌الدین سنجاسی و او مرید و نایب قطب‌الدین ابهری بوده است و از این طریق خرقه به ابوالنجیب سهروردی و سپس احمد غزالی می‌رسانده است (الصفدی، ۱۳۷۵: ۵۸۶). ابن قوطی در ذیل شرح احوال «کمال الدین ابوبکر عتیق بن عبداللطیف التبریزی الحافظ الواعظ» به این مشیخه اشارت کرده است: «لِيسَ الْإِمَامُ كَمَالُ الدِّينِ عَتِيقُ بْنُ عَبْدِ اللطيفِ التَّبْرِيزِيِّ الحَافِظِ الوَاعِظِ» به این مشیخه اشارت کرده هُوَ لَيْسَ مِنَ الشَّيْخِ فَرِيدِ الدَّهْرِ قُطْبِ الدِّينِ الأَهْرِيِّ وَ هُوَ لَيْسَ مِنَ شَيْخِ الأِسْلَامِ ضِيَاءِ الدِّينِ أَبِي النَّجِيبِ البَكْرِيِّ السُّهْرُورِيِّ»^۹ (۱۳۷۴: ۱۹۲/۴).

ابن فوطی مشخصات کامل او را همراه با دو بیت منسوب به وی چنین آورده است:

«قطب‌الدین ابوالرشید احمد بن ابی‌عبدالله محمد بن ابی‌القاسم عبدالله الأهری الصوفی المحدث، ذَكَرَهُ العَدْلُ زَيْنُ الدِّينِ أبو الحسن ابن القطيعي في تاريخه، وقال: كان من رفقاء الشيخ ضياء الدين أبي النجيب عبد القاهر السهروردي و له مجاهدات و معاملات، و كلام مفيد على طريقة القوم و قواعدهم، حدث عن القاضي أبي الفتح عبد الله بن محمد بن محمد ابن البيضاوي و زاهر بن طاهر الشحامی، سمع منه القاضي معين الدين [عمر بن علي] أبو الحسن القرشيّ الدمشقي سنة اثنتين و خمسين و خمسمائة و توفي ببغداد سنة سبع و سبعين و خمسمائة و مولده يوم عيد الفطر سنة خمسمائة على (۱).... و مما ينسب إليه:

ما الصوم خير يَدوم الصائمون له و لا صلاة ولا صوم على الجسد
و لكن الخير ترك الشر مطرحا و نفض صدرك من غل و من حسد»^{۱۱}

(۱۳۷۴: ۳۶۰/۳-۳۶۱)

اما در مقدمه نامه عربی خاقانی (۵۸۱ق: برگ ۱) به قطب ابهری، عبارتی آمده است که تاریخ درگذشت او را تا بعد از سال درگذشت خاقانی عقب می‌برد. در مقدمه نامه آمده است: «هذه رسائل أنشأها... حسان العجم الخاقاني، قدس الله روحه و نور ضريحه؛ و

الرَّسَالَةُ الْأُولَى مُنْفَذَةٌ مَبْعُوثَةٌ إِلَى الشَّيْخِ الْإِمَامِ قُطْبِ الدِّينِ حُجَّةِ الْإِسْلَامِ وَ الْمُسْلِمِينَ صَدْرِ الْعُلَمَاءِ فِي الْعَالَمِينَ الْأَهْرِيِّ؛ حَرَسَ اللَّهُ أَيَّامَهُ.»^{۱۲} که صراحت دارد بر اینکه قطب‌الدین بعد از مرگ خاقانی و تا زمان کتابت نسخه این نامه در اول رمضان سال ۵۸۱ق هنوز در قید حیات بوده است، اما باید توجه داشت که اخباری از این دست، معمولاً در آن روزگار با سرعت منتقل نمی‌شده و هیچ عجیب نیست که کاتب رسائل خاقانی در تبریز پس از گذشت حدود چهار سال از درگذشت قطب ابهری در بغداد از ماجرا بی‌خبر مانده و زنده بودن او را استصحاب کرده باشد. طبعاً کاتب نسخه ابراهیم‌پاشا نیز یکی دو قرن بعد، عیناً از نوشته کاتب قبلی رونویسی کرده و عبارت: «حَرَسَ اللَّهُ أَيَّامَهُ» را تکرار کرده است؛ در حالی که قطب یقیناً در روزگار کتابت نسخه دوم ما در قید حیات نبوده است.

برای اینکه با پیشینه رابطه خاقانی و قطب ابهری بیشتر آشنا شویم، نگاهی می‌افکنیم به بخشی از نامه خاقانی به او که در منشآت فارسی آمده و چنان که گفتیم، خود مشتمل بر دو نامه است.

خاقانی در این مکتوب هم با آوردن القاب و عناوین محترمانه‌ای برای مخاطب، سخنش را آغاز می‌کند و با یادآوری ایام دیدار او، اشتیاقش را به زیارت دوباره قطب‌الدین ابراز می‌دارد. او در ادامه به نامه‌ای که از مخاطب دریافت کرده است، اشاره می‌کند و ابتهاج خود را از این بابت بر قلم می‌راند. گویا قطب‌الدین در نامه‌اش از خاقانی گله کرده بوده که چرا یادی از او نمی‌کند. خاقانی در پاسخ می‌گوید که از زمان دوری از آستان او لحظه‌ای از یاد او و ستایش ناصر خلیفه و چند تن دیگر از بزرگان بغداد فارغ نبوده است. خاقانی به سفر نخست خود به قصد خراسان اشاره می‌کند که به واسطه بیماری در ری و ممانعت او از سفر ناکام ماند. خاقانی در حال بازگشت از این سفر به تبریز، در حالی که سخت بیمار بوده است، در ابهر از الطاف قطب‌الدین بهره‌مند شده و شیخ ابهری به عیادت او شتافته بوده است (۱۳۴۹: ۱۶۴-۱۸۲): «مجلس عالی را، أعلاه‌الله تعالی، به وقت نزول کمتر به حال بحالی [ظ:حوالی] ابهر ابهر به کِهتر یدِ یادی بود و چون او را به قهر قهقری از جانب منیع ری، حماه‌الله و حرّسه، بازگردانیدند، در آن یک زمان... حق عیادت بل اعادت داشته. یمین‌الله که مجلس عالی در هر دو حالت به اول اکرام ابراهیمی فرمود و به آخر برهان عیسوی بنمود» (همان: ۱۷۰).

از این اشاره دانسته می‌شود که قطب ابهری در حدود سال ۵۷۳ق که خاقانی بیمار از ری به جانب تبریز در حرکت بوده، در بین راه، در ابهر، از او عیادت و پذیرایی کرده

است. از مضمون هر سه نامه، یعنی دو نامه فارسی و نامه عربی که اینک معرفی می‌شود، به روابط صمیمانه و گاه همراه با صراحت این دو شخصیت ادبی و عرفانی و فرهنگی قرن ششم می‌توان پی‌برد.

۹. محتوای نامه دوم

دومین نامه در رسائل عربی خاقانی خطاب به اوحدالدین غزنوی، شاعر و خوش‌نویس و زبان‌دان قرن ششم نوشته شده است.

۹-۱. اوحدالدین غزنوی

ما درباره این شخصیت جز آنچه در متن نامه آمده است، دانشی نداریم و آنچه درباره این شاعر چندزبانۀ آن روزگار می‌دانیم، منحصر در نکاتی است که خاقانی به آنها اشاره کرده و امیدواریم که از این پس در پرتو پژوهش‌های آتی محققان، اطلاعات بیشتری درباره شخصیتی که در اینجا برای نخستین بار معرفی می‌شود، به‌دست آوریم.

خاقانی در مقدمۀ مکتوب خود اوحدالدین را با القابی چون «سید عالم جامع» یاد می‌کند که نشان‌دهندۀ مراتب علم و فضل اوست. تعبیر «مفید عظماء السلاطین» نیز که درباره او به‌کاربرده است (خاقانی، ۵۸۱: برگ ۱۹)، اجمالاً می‌تواند جایگاه او را در تشکیلات حکومتی آن روزگار نشان دهد و تعبیر «سیدالشعراء» و «أشعر الشعراء القدمات و المحدثین» (همان) باوجود مبالغه و تعارفی که به مقتضای احترامات متداول در نامه‌نگاری‌های آن زمان در آن وجود دارد، بیانگر جایگاه شعری و ادبی اوست. از تعبیر «ادریس بدایع‌الخط» در سخن خاقانی هم می‌توان دانست که اوحدالدین از خطی بسیار نیکو بهره‌مند بوده است.

خاقانی این نامه شیوا را در پاسخ به هفت قطعه شعر اوحدالدین نوشته است که از آنها با تعبیر «سبع قصاید جیاد» و «سبع معجزات اللسان» یاد می‌کند (همان: برگ ۲۰). او می‌گوید: اگر به مقتضای ضرب‌المثل «الشعر بالشعر ربا»^{۱۳} (همان: برگ ۲۱) پاسخ‌دادن به یک ستایش‌نامه منظوم با ستایش‌نامه منظوم دیگر کاری ناپسند نبود، من نیز زبان به ستایش او می‌گشودم.

اطلاع دیگری که درباره اوحدالدین غزنوی در متن آمده، تسلط او بر هفت زبان مهم و پرکاربرد آن روزگار، یعنی عربی و دری و ترکی و هندی و غوری و زابلی و خلجی است. بدین ترتیب، ما با شاعری مسلط بر هفت‌زبان در قرن ششم روبه‌رو هستیم که «خصّ اقواله

بسبع لغات» (همان: برگ ۲۵)؛ یعنی ظاهراً با هفت زبان و ضمن هفت قطعه شعر خاقانی را ستوده و شاعر شروان نیز متقابلاً با این مکتوب شیوا به او پاسخ داده است. وجود مترجم دانایی مثل اوحالدالدین در تشکیلات اداری و حکومتی آن روزگار، وسعت روابط سیاسی و تجاری را در آن برهه نشان می‌دهد. در میان زبان‌هایی که اوحالدالدین می‌دانسته و به آنها شعر می‌گفته است، ما با زبان‌های عربی و دری آشنا هستیم. طبعاً مقصود وی از زبان‌های ترکی و هندی باید لهجه کهن ترکی و سانسکریت قدیم و گویش رایج در شبه‌قاره هند موردنظر باشد، اما سه زبان غوری و زابلی و خلجی که اوحالدالدین بر آنها مسلط بوده، نیاز به گفت‌وگوی بیشتر دارد که ما در غایت/ابداع بدان‌ها پرداخته‌ایم. اگر بپذیریم که اوحالدالدین علاوه بر تسلط بر زبان‌های غوری و زابلی و خلجی، به این زبان‌ها شعر هم می‌گفته، می‌توانیم نتیجه بگیریم که این زبان‌ها، به‌رغم باستانی بودن و انزوای تاریخی، خالی از شعر و ادبیات نبوده‌اند؛ چراکه اوحالدالدین غزنوی، علی‌القاعده، بدون پیشینه و نمونه‌های قبلی که پیش روی او بوده، نمی‌توانسته به این زبان‌ها شعر بگوید.

۹-۲. بر محور عدد هفت

ساختار نامه دوم خاقانی و اشارات آن بر محور عدد هفت می‌چرخد. او با تسلط عجیب خود بر آیات و روایات و اساطیر و داستان‌ها دستبُردی شگرف را در هنر کتابت از خود به یادگار می‌گذارد.

اشاره به هفت رکن وضو، سبع شداد، هفت دریا، هفت امر طبیعی، هفت روز ایام بردالعجوز، هفت پرده چشم، سبع‌المثانی، سبع طوال، هفت هیکل، هفت طبقه ابدال، سبع لیال، هفت اقلیم، هفت اقنوم، هفت باب دوزخ، هفت خصلت نیکو، سبع سنابل، هفت عضو بدن، هفت دور طواف، قرائات سبعة، سبع آیات، هفت حرف، هفت کوه، سبع سنین، سبع بقرات، حالات هفتگانه صرف فعل، هفت اختر بنات‌النّعش و ثریا، هفت فرزند یافت، هفت‌فرزند ارم‌بن سام، انواع هفتگانه، امعاء هفتگانه، هفت واجب، هفت سنگ‌ریزه جمرات سه‌گانه، هفت بار سعی میان صفا و مروه و... از جمله بازی‌های هنری خاقانی با عدد هفت در این نامه است.^{۱۴}

۹-۳. مذهب فقهی خاقانی

از فواید دیگر این متن پرتوی است که بر مذهب فقهی خاقانی می‌افکند. می‌دانیم که خاقانی شاعری اهل شرع بوده و به فقاہت اهمّیت می‌داده است. باین‌همه، در اینکه

خاقانی پیرو کدام مذهب فقهی است، اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی مثل قاضی نورالله شوشتری (۱۳۷۷: ۶۱۷/۲-۶۲۲) او را به استناد برخی سخنانش شیعه، اما اهل تقیّه دانسته‌اند، که در این صورت می‌باید او را پیرو مذهب فقهی امامی بدانند، اما شافعی بودن خاقانی سخن مشهور محققان معاصر است؛ از جمله سجّادی نوشته است: «خاقانی در مذهب بر طریقهٔ تسنّن و پیرو شافعیّه بوده است و این معنی از اشعارش برمی‌آید و در موارد بسیار از طریقهٔ تسنّن و احکام آن سخن گفته و علاوه بر این، ائمهٔ شافعیّه، مانند محمدیحیی و محمداسعد حفده و مانند آنها را مدح گفته یا در مرثیهٔ آنان شعر سروده است» (خاقانی، ۱۳۶۸: بیست‌وشش).

سجّادی توضیح نداده است که شافعی بودن از کدام ابیات یا آثار خاقانی استنباط می‌شود. اینکه مدح و مرثیه گفتن برای عالمان یک مذهب فقهی دلیل گرایش شاعر به آن مذهب باشد، استدلال تمامی نیست؛ زیرا علاوه بر اینکه خاقانی حتی برای مسیحیان نیز مدح سروده، مدایح و مرثیّه او ویژه شافعیان نیست. به عنوان نمونه او در قصیده‌ای رکن‌الدین خویی شافعی و رکن‌الدین رازی حنفی را در کنار هم ستوده است:

رکن خوی جبرِ شافعی توفیق رکن ری صدر بوحنیفه‌شعار

(همان: ۲۰۲)

برای معلوم شدن مذهب فقهی خاقانی باید به مباحث فقهی موجود در آثار او توجه کرد. طبعاً اگر خاقانی پیرو هر مذهبی از مذاهب چهارگانهٔ اهل سنت باشد، می‌باید در آثار او فتاوی‌ای مطابق با همان مذهب بیابیم. خوشبختانه در دیوان خاقانی و منشآت عربی او اشارات متعددی به مذهب فقهی او وجود دارد. از مجموع این اشارات می‌توان نتیجه گرفت که مشرب فقهی خاقانی به مذهب حنبلی نزدیک است.^{۱۵}

با آنکه مذهب حنبلی در ایران آن روزگار رواج زیادی نداشته، اما این مذهب در نیمهٔ قرن ششم در بغداد رسمیت یافته و از یکی دو قرن پیش از آن در این شهر نفوذ داشته است (معینی، محسن، ۱۳۸۹: «حنبلیه»؛ لذا بعید نیست که خاقانی به واسطهٔ رفت‌وآمدهایی که به این شهر داشته و نشست‌وبرخاست با عالمان این شهر، این مذهب فقهی را پذیرفته باشد. سخت‌گیری حنبلی‌ها در عقاید و انکار آنان در حق معتزله و اسماعیلیّه هم می‌توانسته است بر جذابیت این مذهب در نظر خاقانی افزوده باشد. با این‌همه، با قاطعیت نمی‌توان او را حنبلی دانست و پروندهٔ این بحث را تا زمان استقصای کامل در دیدگاه‌های فقهی او باید باز نگه داشت.

۱۰. تاریخ وفات خاقانی

از فواید مهمّ رسائل عربی خاقانی پایان دادن به بحث و جدل‌ها در زمینه تاریخ درگذشت این شاعر بلندآوازه زبان فارسی است. چنان‌که می‌دانیم ارباب تذکره و محققان معاصر دیدگاه‌های متفاوتی در این باب بر قلم رانده‌اند.

این را می‌دانیم که خاقانی در تبریز دیده از جهان فروبست و در مزارآباد مشهور این شهر، «سرخاب» (مقبرة الشعراء) آسود. مرقد او تا قرن نهم مشهور و مقرر بوده (سمرقندی، ۱۳۱۸: ۸۲) و در قرون اخیر به دلیل سوانح طبیعی مثل زلزله و تغییرات شهری گم شده است.

محققان و مؤلفان دیروز و امروز، سال‌های متعددی را برای درگذشت خاقانی بیان کرده‌اند که شامل سال‌های ۵۲۹ (هدایت، ۱۳۸۵: ۳۸۴) تا ۵۹۶ق (زرین‌کوب، ۱۳۵۵: ۱۶۴) می‌شود؛ البته در این میان، سال‌های ۵۸۲ و ۵۹۵ق پربسامدترین سال‌هایی است که برای مرگ خاقانی مطرح شده است. در سال‌های اخیر نیز شفیع‌کدکنی (عطار، ۱۳۸۸: ۷۲) سال ۵۹۱ را مستند به یک جنگ خطّی کتابت‌شده به سال ۷۵۰ق، سال مرگ خاقانی دانسته است.

با وجود این، ما معتقدیم درگذشت خاقانی، در سال ۵۸۱ هجری قمری بوده است و دلیل ما برای این ادعا منطوق عبارت مقدمه رسائل عربی خاقانی است. در ابتدای این نامه‌ها پس از ذکر نام خاقانی تعبیر «قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ وَ نَوَّرَ ضَرِيحَهُ» آمده است: «هَذِهِ رَسَائِلُ أَنْشَأَهَا الصِّدْرُ الْكَبِيرُ الْعَالِمُ الْعَادِلُ الْمُفْضِلُ أَفْضَلُ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ، عَلَاءُ الْإِسْلَامِ وَ الْمُسْلِمِينَ، مَلِكُ الْفَضْلَاءِ فِي الْعَالَمِينَ، آيَةُ الْحَقِّ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ حَسَنُ الْعَجْمِ الْخَاقَانِي؛ قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ وَ نَوَّرَ ضَرِيحَهُ» (خاقانی، ۵۸۱: برگ ۲).

این مطلب نشان می‌دهد تاریخ کتابت نامه‌ها بعد از مرگ خاقانی است و در انجامه نسخه که علاوه بر این دو نامه، مقدمه کتاب *دُمیة/قصر* را نیز شامل می‌شود، اوّل رمضان ۵۸۱ق به‌عنوان تاریخ کتابت آمده است: «كَتَبَهُ عَبْدُ الْوَهَّابِ بْنِ أَبِي الْفَضْلِ التُّرَيْزِيُّ، وَفَّقَهُ اللهُ لِمَرْضَاتِهِ، حَامِداً لِلَّهِ تَعَالَى وَ مُصَلِّياً عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ. غُرَّةَ شَهْرِ رَمَضَانَ الْمُبَارَكِ سَنَةِ إِحْدِي وَ ثَمَانِينَ وَ خَمْسِ مِائَةٍ.» که ثابت می‌کند بی‌تردید خاقانی در زمان کتابت این دو نامه در قید حیات نبوده است.

از سویی می‌دانیم که براساس *دیوان خاقانی*، او «دو سال قبل از آیت خسف»، یعنی دو سال قبل از قرآن مشهور ۵۸۲ق، یعنی در سال ۵۸۰ زنده بوده و در این سال قصد

سفر دوباره به خراسان داشته است:

چند گویی که دو سال دگر است آیت خسف دفع را رأفت رحمان به خراسان یابم
(۱۳۶۸: ۲۹۷)

بنابراین، درگذشت خاقانی می‌باید در فاصلهٔ اواخر سال ۵۸۰ تا اواسط ۵۸۱ اتفاق افتاده باشد. باید توجه داشت که رسائل عربی خاقانی کهن‌ترین سندی است که در زمینهٔ درگذشت خاقانی در دست داریم و دقیقاً در سال درگذشت او به قلم یک خوش‌نویس تبریزی که نمی‌توانسته از تاریخ مرگ خاقانی بی‌خبر باشد، نوشته شده است و باوجود چنین سند متقنی باب هرگونه مجادله در این زمینه بسته می‌شود.^{۱۶}

۱۱. اشاره به بخشی از رسائل عربی در منشآت

خاقانی دو بخش کوتاه از نامه به اوحدالدین را در نامهٔ فارسی خود به قطب‌الدین ابهری در منشآت آورده و به زیبایی آن، به‌عنوان نمونهٔ عالی نثر عربی در رعایت القاب مناسب برای مخاطب، افتخار کرده است:

«و اینجا فصلی از رسالتی تازی که به فاضلی نوشته‌ام، بیاورم در سلک القابی که او

بدان معروف بوده است:

هُوَ اِدْرِيسُ بَدَائِعِ الْخَطِّ بِقُوَّةِ اِبْدَاعِهِ عَيْسَى قَوْلِ الْبِرَاعَةِ بِرِهَانِ يَرَاعِهِ رَأْسِ نَوَاصِي الْأَقْلَامِ وَ
فَرَعِ ذَوَابِيبِ الْأَيَّامِ وَ جِبْهَةِ سِرَاةِ الْأُمَمِ وَ عَيْنِ أَعْظَمِ الْعَالَمِ وَ نَاطِرِ أَمَاجِدِ الْعَجَمِ وَ وَجْهِ
الْعَرَبِ الْعَرَبَاءِ وَ أَنْفِ قَبَائِلِ الْأَبْيَاءِ، الَّذِي إِذَا بَرَزَتْ بِنْتُ شَفْتِهِ بِصِدْقِ الْخِطَابِ وَ ضَحْكَتِ
سِنِّ قَلْمِهِ فِي شِدْقِ الْكِتَابِ، دُهِشَ أَلْبَابُ الْإِنْسِ بِأَذْهَانِهِمْ وَ خَرُّوا لَهُ سُجْدًا بِأَذْقَانِهِمْ.^{۱۷}

و هم در این رسالت آورده‌ام:

فَعَلَيْهِ عَيْنُ اللَّهِ لَا عَيْنَ السُّوءِ، كَيْفَ جَمَعَ بَيْنَ الظُّلْمَةِ وَ الضُّوئِ وَ كَيْفَ ضَمَّ إِلَى بِيَاضِ لُغَابِ
الصَّبْرَانِ سَوَادَ مُقَلَّةِ الْغَزْلَانِ اِنْضِمَامَ الْأَهْدَابِ عَلَى الْأَجْفَانِ فِي الرَّقْدَةِ وَ كَيْفَ سَمَلَ عَيْنَ
ابْنِ مُقَلَّةٍ بِقَلَمِ غَنْجِ الْعَطَافِ أَسْحَرَ مِنْ حَدَقَةِ الْغَايَاتِ وَ كَيْفَ قَطَعَ يَرَاعُهُ كَطَائِرِ قَائِمِ النَّهَارِ
بِمِنْقَارِهِ صَائِمِ اللَّيْلِ فِي أَوْكَارِهِ بِالْخَطِّ الْمُسْتَقِيمِ الْأَنْوَرِ عَلَى رَعْمِ الْحَسُودِ الْأَعْوَرِ مَصَادِقِ
ابْنِ الْبَوَابِ عَلَيْهِ تَحْلِيَّةٌ عَرَائِسِ الْأَدَابِ ۱۸ وَ ۱۹.

و هر عالم محقق و منصف مدقق که عُدَّت اختراع مبانی فکر و قوَّت افتراع معانی
بکر دارد، چون تأمل شافی و نظر محقق در این ترتیب‌های معجزمزاج و اغلوطه‌های
سحرآمیز کند، داند که این غایت ابداع است در صور عبارت نگاشتن و ارواح معانی را
زنده‌داشتن» (۱۳۴۹: ۱۷۶-۱۷۵).

از عبارتی که گذشت، ضمناً دانسته می‌شود که تاریخ نگارش نامه به اوحدالدین، متقدّم بر تاریخ نگارش نامه فارسی و عربی به قطب‌الدین بوده است. از فحوای سخن خاقانی درباره اوحدالدین در منشآت که «بوده است» را درباره او به کار برده، شاید بتوان نتیجه گرفت که او پیش از نامه‌نگاری میان خاقانی و قطب ابهری (قبل از ۵۸۰ق) از این جهان مفارقت کرده بوده است: «و اینجا فصلی از رسالتی تازی که به فاضلی نوشته‌ام، بیاورم در سلک القابی که او بدان معروف بوده است» (همان: ۱۷۵).

۱۲. نتیجه

رسائل عربی خاقانی که دو نسخه آن را در کتابخانه‌های چستریتی و سلیمانیه شناسایی کرده‌ایم و در اینجا معرفی شدند، حاوی نکات ارزشمندی در زمینه تاریخ زندگانی و اندیشه‌های خاقانی شروانی است و می‌تواند ابهامات و مشکلاتی از آثار این شاعر را رفع و نثر ما را با او آشنا کند. این نامه‌ها که آنها را باید از نمونه‌های عالی عربی‌نویسی و نثر مصنوع عربی به‌شمار آورد، نکات ارزشمندی درباره تاریخ و تصوّف آذربایجان در قرن ششم نیز در اختیار ما قرار می‌دهد و منبع دست اولی برای شناخت دو مخاطب این نامه‌ها، یعنی قطب‌الدین ابهری و اوحدالدین غزنوی است.

پی‌نوشت

۱. این روز برابر بوده است با ۱۷ آذر سال ۱۰۷۰ ملک‌شاهی و اول بهمن ۵۵۴ یزدگردی و ۲۵ نوامبر ۱۱۸۵ م.
۲. عبدالوهاب پسر ابوالفضل تبریزی که خدایش به خشنودی خویش موقّق بدارد، آن را نوشت با سپاس از خدای تعالی و درود بر پیامبرش محمّد و خاندان او در آغاز ماه رمضان فرخنده به سال ۵۸۱.
۳. شاید «فدایی» یا «ندایی» هم بتوان خواند.
۴. این از جمله [کتاب‌هایی] است که با خالص‌ترین نیّت دارنده خیرات و حسنات، صدر اعظم و داماد افخم و وزیر حضرت سلطان غازی، احمدخان که خلافتش تا انقراض روزگار جاودانه باد؛ یعنی ابراهیم پاشا که خدا خیرات را بر دست او آسان گرداند، وقف کرده است.
۵. «خونا»، به ضمّ حرف اول و پس از واو نون ساکن و مقصور. نام درست آن در هنگام نام‌بردن و یادکردن «خونج» است؛ شهری است از توابع آذربایجان، بین مراغه و زنجان بر سر راه ری و آخرین ولایت آذربایجان به‌شمار می‌آید و اکنون آن را «کاغذکنان»، یعنی «کاغذسازان» می‌نامند. اهل این شهر دوست ندارند آن را خونا بنامند؛ چون قرینه قبیحی را یادآوری می‌کند. من این شهر را دیدم؛ شهری کوچک و ویرانه بود و بازاری نیکو داشت.

۶. برای اطلاعات دیگر ن.ک: پرنده، اکبر، کاغذکنان در گذرگاه تاریخ/ایران، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۱.
۷. ن.ک: ویکی‌پدیا، مدخل «دستمال کاغذی».
۸. درباره فرزندان خاقانی ن.ک: ترکی، محمدرضا (۱۳۹۷)، «زادگان خاقانی»، دیهیم هفتاد، تهران، سخن، ۲۶۱-۲۷۲.
۹. امام کمال‌الدین عتیق‌بن عبداللطیف از دست رکن‌الدین ابوالغنائم محمد سجاسی خرقة پوشید و او از دست شیخ فریدالدهر قطب‌الدین ابهری و او از دست شیخ‌الاسلام ضیاء‌الدین ابوالنجیب بکری سهروردی خرقة بر تن کرد.
۱۰. نقطه‌چین‌ها افتادگی کتاب ابن‌فوطی است. ضمناً مصحح کتاب در حاشیه به کتاب ابن‌دبیشی اشاره کرده است که زندگی‌نامه نیکویی از قطب ابهری را ذکر کرده و یادآور شده که تاریخ درگذشت او را روی سنگ قبر قطب در گورستان شونیزیته بغداد دیده است. فروزان‌فر در مقدمه مناقب، صفحات ۲۰-۲۱ با اشاره به کتاب ابن‌فوطی، استادان او را اجمالاً معرفی کرده است.
۱۱. قطب‌الدین ابوالرشید احمدبن ابوعبدالله محمدبن ابوالقاسم عبدالله ابهری صوفی و محدث. زین‌الدین ابوالحسن بن قطیعی که به عدالت موصوف است، در تاریخ خود از وی یاد کرده و گفته است: او از یاران شیخ ضیاء‌الدین ابونجیب عبدالقاهر سهروردی بود و دارای مجاهدات و معاملات صوفیانه و سخنانی سودمند برطبق طریقه صوفیه و قواعد آنان. از قاضی ابوالفتح عبدالله بن محمد بن بیضاوی و زاهر بن طاهر شخامی روایت کرده و قاضی معین‌الدین [عمر بن علی] ابوالمحاسن قرشی دمشقی به سال ۵۵۲ از او سماع حدیث کرده‌اند. در بغداد به سال ۵۷۷ درگذشته و روز عید فطر سال پانصد ... بر... درگذشته است. از ابیات منسوب به اوست: نه روزه‌ای که روزه‌گیران بر آن مداومت نمایند و نه نماز و نه پشمینه‌ای که بر تن پوشند، هیچ‌یک کار خیر نیست؛ خیر یک‌باره وانهادن شرّ است و زدودن غبار رشک و حسد از سینه.
۱۲. اینها رسائلی است که... حستان‌العجم خاقانی، قدس‌الله روحه و نور ضریحه، نوشته است و رساله نخست خطاب به شیخ امام قطب‌الدین حجت‌الاسلام والمسلمین صدر عالمان در دو جهان ابهری، خداوند ایام عمر او را پاس‌دار باشد، نوشته و برایش ارسال کرده است.
۱۳. شعر در برابر شعر نوعی ریاست؛ ضرب‌المثلی است که در منشآت فارسی خاقانی (۱۳۴۹: ۳۳) هم آمده است: «پس من که در طریق نثر این دستبرد توانم نمود، اگر زحمت نظم در میان نیاوردم، دانم که خاطر اشرف نیچند که «الشعرُ بالشعرِ ربا»». محمد روشن در بخش «غلط‌نامه و استدراک» در پایان منشآت نوشته است: «الشعر بالشعر ربا»، استاد فقیه بدیع‌الزمان فروزان‌فر آن را به حدس مأخوذ از «الشعیر بالشعیر ربا» می‌داند. آنگاه به منابع روایت اخیر اشاره کرده است، اما الشعرُ بالشعیرِ ربا، اگرچه در ساخت مشابه روایت یادشده است، ضرب‌المثل مستقلی است که گفته‌اند تمام بن حبیب بن اوس طایبی شاعر (فرزند ابوتمام، شاعر مشهور عرب) آن را بر زبان رانده است. گویند او روزی به حضور امیر محمد بن عبدالله بن طاهر رسید و ابیاتی را که در ستایش او سروده بود، خواند. امیر که خود از طبع شعر بی‌بهره نبود، ابیاتی در پاسخ او گفت. تمام با رندی گفت: «ای امیر شعر در برابر شعر ریاست؛ اندک صله‌ای هم بر آن بیفزای تا حلال شود!» امیر به غلامش دستور داد هزار درهم به او بدهد و گفت: این هزار درهم برای کلامی است که بر زبان راندی نه شعرت! (الصفدی، ۱۴۲۰: ۲۴۶/۱۰).

۱۴. این اصطلاحات و نکات فراوان دیگری را در تعلیقات کتاب آماده چاپ *غایت/بداع* توضیح داده‌ایم.
۱۵. تفصیل این مبحث را در مقاله نگارنده با عنوان «مذهب فقهی خاقانی شروانی» در جشن‌نامه در دست انتشار استاد نصرالله امامی ببینید.
۱۶. تفصیل اقوال مختلف در زمینه درگذشت خاقانی و داوری درباره آنها را در مقاله در دست انتشار نگارنده با عنوان «تاریخ درگذشت خاقانی شروانی» در *مجله نامه فرهنگستان* ملاحظه فرمایید.
۱۷. او با قوه ابداع خوش ادب و با معجز قلمش عیسیای قوالب برات و رأس پیشانی‌های اقلام (نویسندگان بزرگ) و فرع گیسوان مردمان (بزرگان خلق) و ناصیه بزرگان جهان و دیده اعظم عالم و چشم بزرگان عجم و چهره عرب‌های نژاده و پیشوای قبایل خردمندان است. صدق خطاب کلامش آشکار است و دندان قلمش چون در دهان نامه به خنده آید، خردمندان و اذهانشان را دچار دهشت ساخته تا در برابرش به سجده افتاده‌اند.
۱۸. آنچه در اینجا و فقره قبلی، عیناً به نقل از منشآت فارسی خاقانی، با افزودن حرکات و اعراب آورده‌ایم، تفاوت‌های متعددی با متن *رسائل عربی خاقانی* دارد. در این دو عبارت به دلیل مشکلات نسخه‌ها یا بدخوانی، غلط‌های متعددی به منشآت فارسی راه یافته که از مقایسه این دو فقره با متن نامه در اینجا آشکار می‌شود (خاقانی، ۵۸۱: برگ ۱۹ و ۲۷-۲۸). از فواید تصحیح این نامه‌ها اصلاح مواردی است که ناخواسته و به‌رغم تلاش ستودنی مصححان آن، به‌صورت نادرست در منشآت فارسی آمده است.
۱۹. چشم خدای، نگاهبان از چشم بدباد! چگونه ظلمت و روشنی را در کنار هم فراهم آورده و سپیدی آب دهان گوزنان (کاغذ) را با سیاهی چشم آهوان (مرکب)، چونان که مزگان در هنگام خواب با یکدیگر درمی‌آمیزند، با یکدیگر درآمیخته است؟ و چگونه با کرشمه نگاه قلمی که جادوگرتر از حدقه چشم خوب‌رویان است، چشم این‌مقله (خوشنویس مشهور) را از حسادت کور ساخته و پرنده قلمش، درحالی که روزها برپای ایستاده و شب‌ها در لانه خویش روزه‌دار است، با خطی مستقیم و نورانی، به کوری دشمن شوم یک‌چشم، دل و روده ابن‌یوآب (خوشنویس معروف) را با منقار (نوک قلم) دریده است؟

منابع

- ابن‌فوطی، عبدالرزاق بن احمد شیبانی، (۱۳۷۴)، *مجمع‌الآداب فی معجم الألقاب*، تصحیح محمد الکاظم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- پرنده، اکبر، *کاغذکنان در گذرگاه تاریخ ایران*، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۱.
- ترکی، محمدرضا (۱۳۹۷)، «زادگان خاقانی»، *دیپیم هفتاد؛ مهرنامه استاد جعفر یاحقی*، تهران، سخن، ۲۶۱-۲۷۲.
- جامی، عبدالرحمن (۱۳۷۵)، *نفحات‌الأنس من حضرات القدس*، تصحیح محمود عابدی، تهران، اطلاعات.
- حموی، یاقوت (۱۹۹۵م)، *معجم‌البلدان*، بیروت، دار صادر.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۶۸) *دیوان*، تصحیح سیدضیاء‌الدین سجادی، تهران، زوآر.
- (۵۸۱ق)، *رسائل عربی خاقانی به قطب‌الدین ابهری و اوح‌الدین غزنوی*، نسخه خطی کتابخانه چستریتی، ش MS 3798.

- _____ (بی تا)، رسائل عربی خاقانی به قطب‌الدین ابهری و اوح‌الدین غزنوی، نسخه خطی کتابخانه سلیمانیه بخش داماد ابراهیم پاشا، ش ۱۱۷۳/۴.
- _____ (۱۳۴۹) منشآت، تصحیح محمد روشن، تهران، دانشگاه تهران.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۵۵)، *با کاروان حله*، تهران، جاویدان.
- سمرقندی، دولت‌شاه (۱۳۱۸)، *تذکره الشعراء*، تصحیح ادوارد براون، لیدن.
- شوشتری، قاضی نورالله (۱۳۷۷)، *مجالس المؤمنین*، تهران، اسلامیة.
- الصفدی، صلاح‌الدین (۱۴۲۰ق)، *الوافی بالوفیات*، تصحیح احمد ارناووط و ترکی مصطفی، بیروت، داراحیاء التراث.
- عطار، فریدالدین (۱۳۸۸)، *منطق‌الطیر*، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن.
- کندلی هریسچی، غفار (۱۳۷۴)، *خاقانی شروانی، حیات، زمان و محیط او*، ترجمه میرهدایت حساری، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۸۷) *تاریخ گزیده*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر.
- معینی، محسن (۱۳۸۹)، «حنبلیه»، *دانش‌نامه جهان اسلام*، تهران، بنیاد دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- مناقب اوح‌الدین کرمانی* (۱۳۴۷)، تصحیح بدیع‌الزمان فروزان‌فر، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نیشابوری، ظهیرالدین (۲۰۰۴م)، *سلجوق‌نامه*، تصحیح ای. ایچ. مورتن، بریتانیا، بنیاد یادگار ای. جی. دابلیو. گیپ.
- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۸۵)، *ریاض‌العارفین*، تصحیح ابوالقاسم رادفر، گیتا اشیدری، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.